

حقیقتِ نفس

جلد سوم

پروین دائمی

www.ketab.ir

حقیقت نفس ۳

نویسنده: پروین دائمی

انتشارات: دیانت

صفحه آرایی و ویراستاری: وجیهه صدیق

طراح جلد: محمدصادق کراچیان

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: مؤسسه فرهنگی خراسان

نوبت چاپ: اول، زمستان ۹۷

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۲-۵۳-۶

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

تمام حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

آدرس: مشهد، فلسطین ۱۱، پلاک ۳۵

تماس با انتشارات: ۰۹۱۵۲۰۴۳۸۶۱-۰۹۱۵۲۰۴۳۸۶۱-۰۹۱۵۰۸۰۷۸۲۸

سرشناسه: دائمی، پروین،

عنوان و نام پدیدآور: حقیقت نفس / نویسنده پروین دائمی؛ ویراستار: حمید حیدری تاتی، احمد

عبدالله زاده مهنه.

مشخصات نشر: مشهد: آبان برتر، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۷۳-۱۹-۹؛ ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۷۳-۲۴-۳؛ ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۲-۵۳-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبای مختصر

یادداشت: ویراستار جلد سوم وجیهه صدیق است.

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیبای).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۷) (فیبای).

یادداشت: ناشر جلد سوم، انتشارات دیانت است.

موضوع: انسان (اسلام)

موضوع: Theological anthropology -- Islam

موضوع: داستان های اخلاقی -- قرن ۱۴

موضوع: Ethical fiction -- ۲۰th century

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ج ۷/۲۶۲۶ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۶

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۰۴۳۶۰

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۱	فصل اول: سیروسلوک
۱۳	۱. سفر من الخلقه الى الحق
۱۷	۲. سفر من الحق الى الحق بالحق
۳۹	۳. سفر من الحق الى الحق بالحق
۴۳	۴. سفر من الخلق الى الخلق بالحق
۵۱	درس بیست و دوم: انتخاب استاد
۵۷	مکاشفه چیست؟
۶۳	درس بیست و سوم: ورد
۷۱	آخرین مرحله در سیروسلوک
۷۷	چگونه ذکر بگوییم؟
۹۵	آثار سلوک
۱۰۵	فصل دوم: سیر الى الله در نماز
۱۱۱	باقیات و صالحات
۱۲۳	درس اول: نیت
۱۳۱	درس دوم: قیام
۱۳۹	درس سوم: تکبیرة الاحرام
۱۴۵	درس چهارم: رکوع
۱۵۱	درس پنجم: سجده

۱۶۱	درس ششم: قرائت
۱۶۷	درس هفتم: ذکر
۱۷۱	درس هشتم: تشهد
۱۸۳	درس نهم: سلام در غیر رکن ها
۱۸۹	درس دهم: ترتیب در غیر رکن های نماز
۱۹۱	درس یازدهم: موالات در غیر رکن ها
۱۹۳	درس دوازدهم: سوره حمد، حصار ستایش
۲۰۳	درس سیزدهم: عوالم هفتگانه حمد
۲۱۱	درس چهاردهم: وادی های حمد
۲۱۵	درس پانزدهم: حکمت ووردن عوالم و وادی های حمد
۲۲۱	درس شانزدهم: مخاطب شن (ندی توحید)
۲۳۳	درس هفدهم: قنوت در نماز
۲۴۱	درس هجدهم: همراهان نماز
۲۵۱	فصل سوم: رد پای خاطرات رضا
۲۵۵	قصه عمور جبعلی
۲۶۳	پیرزن قصه گو
۲۶۳	تعبیر خواب مرد خیاط
۲۷۱	پیر مرد و سه دختر
۲۸۱	عشق، نعمتی گرانبها از جانب خداست
۲۸۵	صدای مرگ

این قلبش را شخم زد، در میان آن بذر عشق به خدا را کاشت و دریچه هایش را باز گذاشت، تا شاخه های رشد کرده ی این بذر سرتاسر وجودش را فراگیرد. هر چه این رشد بیشتر می شد، قلبش فشار بیشتری بر خود وارد می کرد تا بتواند آن را به تمام اعصاب و جوارح بساند. تا جایی که دیگر "درون"، قدرت تحمل ضربه های رشد را نداشت. آن را به جسم مادی اش هدایت کرد. بدن او به خود می پیچید، طوری که او را بیمار، ناتوان از پیشش نمی نمود. بعضی ها هم او را بازیگری ماهر می پنداشتند. اما افسوس ندانند که قلب او جایگاه خداست و جز عشق او عشق دیگری را نمی خواهد. خدا قلب را در دست و رو کرده بود. قلبی که شق القمر شده بود و در آن واحد، هم دنیا را می دید هم آخرت را.

آینده نگر شده بود. آینده ی به نظر دور دیگران، برای او نزدیک بود. قلبش به درد می آمد؛ نفسش را در سینه حبس می کرد؛ هر لحظه طبعش قلبش را شخم می زد تا شاید سنگلاخ های احتمالی که راه نفس کشیدن را برای او بسته است، خارج کند و به او آرامش دهد و او را به زندگی بازگرداند.

اما چیزی دیده نمی شد؛ اگر هم بود و بیرون می آمد، بذر عشقش را بر باره رشد می نمود. قلب او به نور حکمت روشن بود و فؤادی به سوی نورانیت بود نه ظلمت و تاریکی قلب خاکی... قلب او حالا نور ایمان را با عمل تصدیق می کرد. چشم و گوش آن را باز کرده بود و به دنبال مسجد برای سجده بر خدا نبود، که



جایگاه واقعی سجده بر خدا را یافته و آن مکان جز قلبش نبود. قلب خاکی‌اش آموخته بود، مهمانانی که در دنیا بر او وارد می‌شوند، موقت هستند. تنها خداست که مهمان واقعی و ماندگار و مأنوس با اوست. پس او را برگزیده بود و آرزویش این بود، کاری نکند از خانه‌ی قلبش خارج شود؛ وسایل شادمانی دشمنان مهمان خود را فراهم کرده باشد؛ با ورود آنان دلش سخت شده و راه ورود عشق دوباره به خدا را از دست بدهد. در این صورت بزرگواری هم از او دور خواهد شد. چرا که دل سخت رحیمیت ندارد و کسی که رحیم نبود بزرگواری نیست.

او سپاسگزار خدا بود. نعمت حضورش را از دست ندهد. پس باید مراقب بود تا قلب ظلمانی با قلب برترانی برخورد شوند و صلح کنند، تا همیشه خدا، مهمان آنان باشد. صلح‌نامه‌ی آن در اجراء امر این بود: «نقطه‌های سیاه گناه را با صوت توبه و انابه پاک کند». او هم اطاعت کرده قلب را مانند روز اول، پاک تقدیم خالق خود کند.

روح، آگاه به این مسأله بود که این قلب نوآنی و علمانی، هر دو بین دو انگشت نشانه و شست خدا قرار گرفته، مرتب در حال پریشان است. آن را ورق می‌زند تا در همه‌ی صفحات ثبت شده‌ی آن، نام و عشق خود را نظاره کند و اثری از غفلت و بی‌خبری نبیند؛ اگر هم دید باب توبه را ببیند...

بارالها! رهایم نکن و بر مکث‌های دفتر زندگی‌ام بر من غضب مفرما. توفیق جبران خطاهایم را عنایت فرما؛ تا بنده‌ی مخلص تو باشم. شعله‌ی عشقت را در وجودم بی‌حباب قرار ده تا پروانه‌ی وجودم بال و پر خود را با آن بسوزاند و سر به سجده‌ی عشقت، با آرامش، وارد میعادگاه شود.

در میعادگاهت؛ مرا با خود زیبایم به پرتوی حُسن‌های خلقت روبرو گردان تا با آنها برای دریافت کارنامه‌ی اعمالم در میزان عدالت، حاضر شوم و آن را تصحیح شده به فضلت نظاره کنم نه عدل اعمالم.



آن‌گاه، نگاه مهربانت را همراه با لبخند حیات بخش جاوید بر من عنایت کن؛ تا درحالی که لیاقت سجده خلیفه‌ی الهی را برای زندگی اجل مسمی انجام می‌دهم، شکرگزار باشم که بنده‌ی تو بوده‌ام...

...! رهای به هم فشرده نوید باران بود. به ساعت دیواری اتاق نگاه کرد. وقت نداشت. با عجله می‌کرد. خود را به حیاط رساند. هوای سرد او را لرزاند. به سرعت برگشت....، باید پالتو پوشید! چتر کجاست؟ درحالی که پالتو را می‌پوشید، نگاهی به آینه انداخت. دستی به موهایش کشید. کف دستش را زیر بغل زد، صدا را بلند کرد و گفت: خدا حافظ. مادر سینی صبحانه را روی میز گذاشت و گفت: کجا با این عجله؟ صبحانه نمی‌خوری؟ رضا استکان چای را به احترام مادر برداشت... شیرین است شکر ریخته‌ام یک کم نان و پنیر هم بردار...؛ - دیر می‌شود باید به کلاس برسم. مادر با محبت نگاهی به قدوقواری پسرش انداخت. در دل او را تحسین کرد. رضا به خوبی با حالت در آشنا بود. با خنده گفت: دعا می‌کنی مادر جان؟ مادر قدری سکوت کرد سری تکان داد و گفت: برو به سلامت.

